

امید فقط به متولدین ۱۴۰۵ به بعد میدن؟ به قوطی شیرخشک که مصرف سه روز بچه منه، با کدملی دولتی ۲۱۵ هزار تومن شده. خدارو خوش نمیداد.

■ سلام، به گوش مسئولین برسونید جلو این گرونی رو که افسار پاره کرده و همین جور میتازونه، بگیرن. صبح پا میشی باز به قیمت جدید. با سه تا بچه خیلی سخته با این وضع بیکاری و درآمد کمرمون شکسته دیگه. با تشکر.

■ سلام و درود بر شما، عرضی داشتم. بعضی از معلمان مدارس به طور مخفیانه کلاس حضوری در پارکینگ یا داخل خانه‌ها برگزار میکنند! حتی معلم دختر خودم گاهی در مسجد کلاس حضوری برگزار میکند. به نظرم باید اقدامی صورت بگیره چون قانون آموزش و پرورش رو نقض میکنند.

■ شوهرم مریضی قلبی داره. با دو تا بچه مستاجر هستیم و اسدک درآمدی داریم. نمیدونیم خرج و مخارج دکتر رو بدم یا هزینه زندگیمون رو. محض رضای خدا فکری برای قشر کارگر بکنین.

■ سلام و عرض ادب، بعد از جنگ ۱۲ روزه، نظارت مسئولین نسبت به ورود اتباع بیگانه کم شده. تا قبلش نیروی انتظامی توی خیابان و محله باهاشون برخورد میکرد، ولی الان کلا دیگه مسئولین بی خیال این مقوله حساس شدن با وجود این همه ناترازی که الان کشور ما داره توی این وضعیت. با تشکر از شما.

■ واسه چی دولت جلو این گرونی‌ها رو نمیگیره؟ هیچ‌کس به فکر مردم نیست. از کجا بیارم تخم‌مرغ کیلو ۲۴۰، مرغ ۴۰۰ بخرم؟ سب‌کالا هم که میدن، یک پولی هم باید روش بذارم تا یک کیسه برنج و یک روغن بنشه. کو گوشش؟ حبوبات، قند و بقیه روز از کجا بیارم؟

■ سلام علیکم، خسته نباشید، بنده پنجم بهمن ۱۴۰۴ و اونت‌نیسان زامیاد تحویل فوری ۳۰ روزه ثبت‌نام کردم. پس از پیگیری‌های مکرر با تأخیر دو ماهه در ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۵ بدون پلاک، سند، فاکتور فروش، کارت ماشین و کارت سوخت تحویلم دادند! الان مانند ما این رفتار عوامل نفوذی در شرایط جنگی که دنبال ناراضی کردن مردم هستند، چه کنم؟

■ سلام و ارادت، لطفاً مطالبه مردمی منطقه پرسوی برای شفاف‌سازی اعلام بفرمایید. بی‌آرتی باعث شده مشتری‌ها امکان توقف رو به علت ترافیک نداشته باشن و مجبورن بعد از رفع ترافیک یعنی بعد از چهارراه توقف کنند و گاهی از خرید منصرف میشن. یکی از شاکیان اصلی بی‌آرتی کسبه هستن.

■ سلام، هفت ماهه وام‌و دیعه مسکن ثبت‌نام کردم؛ ولی هر چی میرم بانک، میگن بوجه نیومده. بگین به داد مردم برسن. یوسفخانی هستم از قوچان و در بانک رفاه ثبت‌نام کردم.

■ من مغازه دارم توی روستا و این یعنی هر جنسی بفروشی، نسیه است. خیلی زود پولش رو بیارن، آخر ماهه و اونم بخشی از بدهیه. با این اوضاع کالا برگ چرا یک ذره به فکر مغازه‌دار نیستن؟ با کالا برگ جنس میدی، پول اونم کی واریز میشه، خدا میدونه. هومون بعضی مبلغ‌ها اصلاً نمیداد. یک شماره تلفن میدن برای پیگیری؛ ولی هیچ ندایی نمیشنوی. چک‌ها برگشت میخوره و اعتبار میاد پایین. با این همه تورم نه سودی داریم نه هیچی. سرمایه‌مون هم دست مرده.

■ نانوائی از سخت‌ترین مشاغل است. شغلی که در هر شرایطی؛ از جمله جنگ، صلح، زلزله و... باید باشد. هیچ کالا و خدمتی جز نان و خدمت نانوائان چه در دولت و چه در بخش خصوصی وجود ندارد که قیمتش با تورم تغییر نکند. چرا باید قیمت نان تغییر نکنه؟ آیا نان فقط با آرد درست میشود؟ آب، نمک، گاز، برق، کارگر، هزینه‌های سربار، استهلاک ماشین‌آلات و هزینه‌های زندگی که هر روز بالا میرود. این‌ها رو چرا در قیمت نان حساب نمیکند؟ انگار نانوا ربات است و فقط باید کار کند و دم نزنه. مشکلات نانوائان به شدت آن‌ها را سرخورده کرده.

■ فکری به حال این گرونی و برای جوانان بکنن. جوان من یک ساله نامزد کرده، نمیتونه بر سر زندگیش. معلم هم هست. فکری به حال مسکن معلمان بکنن. زندگیش از هم میپاشه. هر روز دعوا و سر و صدا با خانواده نامزدش داریم به خاطر اینکه خونه نداره. خود من هم چیزی ندارم کمکش کنم و زیر پوشش کمیته هستم.

■ سلام و عرض ادب، هر کاری میخوان ما مردم براشون انجام میدیم؛ ولی اصلاً طبقه پایین رو نمیبینن. این چه وام و دیعه مسکنی هست برای مستأجر که نمیتونه بگیره؟ هر کی میگیره، صاحبخونه است؛ چون شرایط برای یک مستأجر اصلاً درست نیست. من که ۲۸۰ میلیون بگیرم، باز باید کرایه خونه بدم. این وام که میدن چرا آن قدر سودش زیاده؟ ۲۸۰ میلیون میدن. باید ماهی ۷ میلیون و ۹۰۰ پرداخت کنی و در آخر ۴۷۵ میلیون برگردونی توی پنج سال! واقعاً وجدانی هست؟ کدوم مسئولی این تصمیمات رو برای ما مردم بیچاره میگیره؟ لطفاً رسیدگی کنید. این حق ما نیست.

■ قبض گازی که ماه قبل ۴۰۰ هزار تومن بود، برای ما این دفعه اومده ۵ میلیون! حالا با این اوضاع گرونی و بی‌پولی که سخت پول درمیاد، از کجا من کارگر بیارم بدم؟

■ سلام و درود، من یک پدر سی و هشت ساله از نسل دهه شصتی هستم؛ نسلی که از همون اول زندگیمون با چالش بوده. چند ساله کاسسیم. نمیدونم این چه وضعیه که هر ساله داره اوضاعمون بدتر و بدتر میشه. این انصافه؟ این حق ما نبود، ما که پای کشور و نظام و رهبرمون موندیم و هستیم. ماها که بزرگ شده مکتب امام حسین (ع) هستیم، الان باید فقط دست و پا بزنیم که توی این اقتصاد مرخص خفه نشیم. چرا باید حداقل باشه آرزوی جوان ایرانی؟ چرا باید روز به روز داغون شدن کار و کاسیمون رو با چشم ببینیم و نتونیم کاری بکنیم؟ انصاف نیست.

■ سلام و وقت به خیر به روزنامه مردمی قدس، چقدر قشنگ جواب مردم همیشه در صحنه رو دادن با گرونی روز به روز و افسارگسیخته. بچه من که سال ۱۴۰۴ به دنیا اومده، آدم نیست که کارت

با ماصدات شنیده‌میشه

شناسه ما در فضای مجازی @QudsKhorasan

است، ازدواج کردم و پنج فرزند آن مرحومه را که چهار پسر و یک دختر بودند، بزرگ کردم. او دربارہ ویژگی‌های شخصیتی شهید آخوندی در کودکی بیان می‌کند: حسین آقا یازده‌ساله بود؛ اما جثه کوچکی داشت و هر کس او را می‌دید، فکر می‌کرد هفت هشت ساله است. از کودکی خیلی خوش اخلاق و مؤدب بود. با همان سن کم مسئولیت‌پذیری داشت. چون پدرش طلبه بود برای تبلیغ به شهرهای دیگر می‌رفت، پول تو جیبی‌هایی را که برای مدرسه رفتن به او می‌دادیم، جمع می‌کرد و به من می‌داد و می‌گفت: «مادر اگر برای خرجی خانه پول کم داشتی، این‌ها را خرج کن». از کودکی اگر خوراکی می‌خرید، تنه‌مانی خورد و با خواهر و برادرانش تقسیم می‌کرد.

■ مادر شهید آخوندی با بیان اینکه حسین آقا از خودگذشتگی زیادی داشت و به همه کمک می‌کرد، می‌افزاید: پس از آنکه دیپلم گرفت و به سربازی رفت، چند وقتی به صورت قراردادی در آستان قدس رضوی کار کرد. بعد از آن چند وقتی بیکار بود؛ اما او بیکار نمی‌نشست و هر کاری از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. پولی را هم که درمی‌آورد، به پدرش می‌داد تا کمک خرج خانواده باشد.

■ آخوندی درباره ماجرای ازدواج پسر شهیدش می‌گوید: پسرم آخرین ماه‌های خدمت سربازی‌اش را می‌گذراند که من و همسرم دختر عمه‌اش را که دختر خوب و محببه‌ای بود، برای ازدواج به او پیشنهاد دادیم. او هم روی حرف ما حرف نزد و گفت: «هرچه شما صلاح می‌دانید، من همان کار را انجام می‌دهم». برای خواستگاری از دختر عمه‌اش به بیرجند رفتیم و سال ۱۳۸۵ یک مراسم ازدواج خیلی ساده برگزار کردیم و زندگی‌شان را با همان سادگی آغاز کردند. ابتدا ساکن مشهد بودند و پس از آنکه سال ۹۰ به استخدام سپاه خراسان جنوبی درآمد، برای زندگی به بیرجند رفتند. از وقتی وارد سپاه شد، به خاطر مأموریت‌ها و مشغله کاری که داشت، خیلی کم او را می‌دیدیم. حاصل این ازدواج هم دو پسر دوقلو یازده ساله و یک دختر چهار ساله است.

■ او با بیان اینکه چون پدرش بیماری قلبی دارد، برای اینکه نگرانش نشویم، هیچ‌وقت در مورد اینکه کجا کار می‌کنند چه مأموریت‌هایی انجام می‌دهد چیزی نمی‌گفت، عنوان می‌کند: آخرین باری که من و همسرم با حسین آقا صحبت کردیم، به او گفتیم: «کی به مشهد می‌آیی؟» جواب داد: «ان‌شاءالله تعطیلات نوروز می‌آیم» تا اینکه روز عید خیر شهادتش را به ما دادند.

■ مادر شهید آخوندی درباره یکی از آخرین خاطراتش از شهید آخوندی بیان می‌کند: چند ماه قبل از شهادت پسرم، به خاطر فوت مادرم به بیرجند رفته بودیم و حسین آقا چون خیلی دل‌تنگ ما شده بود، من و پدرش را با خود روادش می‌برد. به او گفتیم: «شما خسته می‌شوید، برادرهایت هستند. آن‌ها ما را می‌برند». حسین آقا جواب گفت: «چون من شهید نیستم و نمی‌توانم به شما خدمت کنم، دوست دارم در بیرجند خودم در خدمتان باشم. شما فقط برای من دعا کنید که شهید و عاقبت به خیر شوم». این صحبت همیشگی او بود و پدرش می‌گفت: «برایم دعا کن عاقبت به خیر شوم و زندگی‌ام به شهادت ختم شود. خیلی عاشق شهادت بود. حیفاً بود با مرگ طبیعی از دنیا برود و شهادت حشش بود.

شهید گفت پیکر شهدا را باید فقط به بیرجند ببریم و اجازه نداریم به مشهد بیاریم؛ اما پس از اصرارهای مکرر من مبنی بر اینکه پیکر برادرم را برای طواف و زیارت وداع به حرم مطهر امام رضا (ع) ببریم و سپس برای تدفین به بیرجند برگردانیم، قرار شد پیکرش تنها از بیرجند به مشهد بیاید؛ اما پیکر مطهر هم برادر بزرگم با عمومیم به خانه ما آمدند. بیرجند با خودش به مشهد آورد؛ یعنی حتی در آخرین زیارتش هم هوای رفقایش را داشت.

■ برادر شهید حسین آخوندی درباره چگونگی رسیدن خبر شهادت برادرش به خانواده بیان می‌کند: حسین آقا آخرین روز ماه رمضان به شهادت رسید که فردای آن روز عید فطر و عید نوروز بود. مادرم روز قبل برای دیدو بازدید عید آجیل و شیرینی خریده بود. ساعت ۷ صبح عید فطر برادر کوچکم و برادر بزرگم با عمومیم به خانه ما آمدند. نگرانی در صورتشان موج می‌زد. من فکر کردم به خاطر خستگی است. مادرم آجیل و شیرینی آورد؛ اما هرچه تعارف کرد، هیچ‌کس چیزی بر نداشت. کم‌کم عمومیم به پدرم گفت: «شما از حسین خبر دارید؟» پدرم جواب داد: «بله، چهار روز پیش زنگ زده و احوال‌پرسی کرد». عمومیم گفت: «نه از دیروز پرپر زوری از او ندارید؟» پدرم پاسخ داد: «نه خبری نداریم». عمومیم توضیح داد که «حسین مجروح شده و خبری از او نیست». وقتی عمومیم این را گفت، متوجه شدم برادرم شهید شده است.

■ او می‌افزاید: در ادامه گفتند از بنیاد شهید و سپاه استان می‌خواهند به منزل شما بیایند و پیش از آنکه آن‌ها خبر شهادت را به ما بدهند، برادران و عمومیم این خبر را به ما دادند. پس از آن حال و هوای خانمان به همین ریخت. با وجود اینکه به خاطر بیماری قلبی پدرم مراعاتش کردند و کم‌کم خبر شهادت را به او دادند؛ اما حالش خیلی بد شد و تا همین الان هم شبی نیست که از یاد برادرم غافل شود و به خاطر اواشک نریزد.

■ آخوندی درباره آخرین خاطره‌ای که از برادرش دارد، می‌گوید: چند سالی بود حسین آقا برای اربعین به کربلا نمی‌رفت. آخرین باری که او را دیدیم و با برادر کوچکم به گردان رساندمش، گفتیم: «اربعین امسال با هم به کربلا برویم؟» حسین آقا جواب داد: «بله ان‌شاءالله امسال بعد از سال‌ها نوبت من است که به کربلا بروم»؛ اما با شهادتش، امام حسین (ع) به دیدارش آمد.

■ برادر شهید حسین آخوندی خاطر نشان می‌کند: او چند ساعت مانده به افطار و با دهان روزه در آخرین روز ماه رمضان شهید شد با بدنی اریا بدون سر، دست و پا چرا که حسین آقا علاقه زیادی به سیدالشهدا (ع) و قمر منبری‌هایش (ع) داشت و مانند این بزرگواران به شهادت رسید.

■ حیفاً بود که با مرگ طبیعی از دنیا برود، شهادت حشش بود در ادامه به سراغ زینب آخوندی، مادر شهید پاسدار حسین آخوندی رفتم تا کمی بیشتر از زندگی خانوادگی این شهید والا مقام بشنوم. او که خواهر سردار شهید محمد جواد آخوندی و دختر عموی شهیدان محمد علی و محمد حسن آخوندی از شهدای دفاع مقدس هشت ساله است، درباره ورودش به خانه حجت الاسلام محمد حسن آخوندی، پدر شهید حسین آخوندی می‌گوید: حسین آقا وقتی ده یازده ساله بود، مادرش فوت کرد. بعد من با حاج آقا که پسر دایی‌ام

معاون بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی خراسان شمالی گفت: میانگین چاقی در این استان، کمتر از میانگین کشوری است؛ اما افراد چاق در این استان چاق‌تر از میانگین کشوری هستند. افشین دلشاد در گفت‌وگو با ایسنا اظهار کرد: اضافه‌وزن و چاقی عامل اصلی افزایش خطر دیابت است. متأسفانه آمار چاقی از نوجوانی در حال افزایش است و در میان‌سال‌ها به عدد خطرناکی می‌رسد. شاخص اضافه‌وزن و چاقی در استان ۵۰ درصد و در میان نوجوانان ۱۶/۲ درصد بوده که بالاتر از حد هشدار است. وی ادامه داد: وزن و چاقی نقش بسیار مهمی در ابتلا به دیابت دارند. چاقی سبب مقاومت به انسولین می‌شود و این مقاومت عملکرد طبیعی انسولین را مختل می‌کند. در نتیجه قند در خون باقی می‌ماند و سطح قند خون افزایش می‌یابد. دلشاد با بیان اینکه شیوع دیابت در افراد بالای

ادای دین شهید بیرجندی به ارباب بی کفن



شهید گفت پیکر شهدا را باید فقط به بیرجند ببریم و اجازه نداریم به مشهد بیاریم؛ اما پس از اصرارهای مکرر من مبنی بر اینکه پیکر برادرم را برای طواف و زیارت وداع به حرم مطهر امام رضا (ع) ببریم و سپس برای تدفین به بیرجند برگردانیم، قرار شد پیکرش تنها از بیرجند به مشهد بیاید؛ اما پیکر مطهر هم برادر بزرگم با عمومیم به خانه ما آمدند. بیرجند با خودش به مشهد آورد؛ یعنی حتی در آخرین زیارتش هم هوای رفقایش را داشت.

■ برادر شهید حسین آخوندی درباره چگونگی رسیدن خبر شهادت برادرش به خانواده بیان می‌کند: حسین آقا آخرین روز ماه رمضان به شهادت رسید که فردای آن روز عید فطر و عید نوروز بود. مادرم روز قبل برای دیدو بازدید عید آجیل و شیرینی خریده بود. ساعت ۷ صبح عید فطر برادر کوچکم و برادر بزرگم با عمومیم به خانه ما آمدند. نگرانی در صورتشان موج می‌زد. من فکر کردم به خاطر خستگی است. مادرم آجیل و شیرینی آورد؛ اما هرچه تعارف کرد، هیچ‌کس چیزی بر نداشت. کم‌کم عمومیم به پدرم گفت: «شما از حسین خبر دارید؟» پدرم جواب داد: «بله، چهار روز پیش زنگ زده و احوال‌پرسی کرد». عمومیم گفت: «نه از دیروز پرپر زوری از او ندارید؟» پدرم پاسخ داد: «نه خبری نداریم». عمومیم توضیح داد که «حسین مجروح شده و خبری از او نیست». وقتی عمومیم این را گفت، متوجه شدم برادرم شهید شده است.

■ او می‌افزاید: در ادامه گفتند از بنیاد شهید و سپاه استان می‌خواهند به منزل شما بیایند و پیش از آنکه آن‌ها خبر شهادت را به ما بدهند، برادران و عمومیم این خبر را به ما دادند. پس از آن حال و هوای خانمان به همین ریخت. با وجود اینکه به خاطر بیماری قلبی پدرم مراعاتش کردند و کم‌کم خبر شهادت را به او دادند؛ اما حالش خیلی بد شد و تا همین الان هم شبی نیست که از یاد برادرم غافل شود و به خاطر اواشک نریزد.

■ آخوندی درباره آخرین خاطره‌ای که از برادرش دارد، می‌گوید: چند سالی بود حسین آقا برای اربعین به کربلا نمی‌رفت. آخرین باری که او را دیدیم و با برادر کوچکم به گردان رساندمش، گفتیم: «اربعین امسال با هم به کربلا برویم؟» حسین آقا جواب داد: «بله ان‌شاءالله امسال بعد از سال‌ها نوبت من است که به کربلا بروم»؛ اما با شهادتش، امام حسین (ع) به دیدارش آمد.

■ برادر شهید حسین آخوندی خاطر نشان می‌کند: او چند ساعت مانده به افطار و با دهان روزه در آخرین روز ماه رمضان شهید شد با بدنی اریا بدون سر، دست و پا چرا که حسین آقا علاقه زیادی به سیدالشهدا (ع) و قمر منبری‌هایش (ع) داشت و مانند این بزرگواران به شهادت رسید.

شهید گفت پیکر شهدا را باید فقط به بیرجند ببریم و اجازه نداریم به مشهد بیاریم؛ اما پس از اصرارهای مکرر من مبنی بر اینکه پیکر برادرم را برای طواف و زیارت وداع به حرم مطهر امام رضا (ع) ببریم و سپس برای تدفین به بیرجند برگردانیم، قرار شد پیکرش تنها از بیرجند به مشهد بیاید؛ اما پیکر مطهر هم برادر بزرگم با عمومیم به خانه ما آمدند. بیرجند با خودش به مشهد آورد؛ یعنی حتی در آخرین زیارتش هم هوای رفقایش را داشت.

■ برادر شهید حسین آخوندی درباره چگونگی رسیدن خبر شهادت برادرش به خانواده بیان می‌کند: حسین آقا آخرین روز ماه رمضان به شهادت رسید که فردای آن روز عید فطر و عید نوروز بود. مادرم روز قبل برای دیدو بازدید عید آجیل و شیرینی خریده بود. ساعت ۷ صبح عید فطر برادر کوچکم و برادر بزرگم با عمومیم به خانه ما آمدند. نگرانی در صورتشان موج می‌زد. من فکر کردم به خاطر خستگی است. مادرم آجیل و شیرینی آورد؛ اما هرچه تعارف کرد، هیچ‌کس چیزی بر نداشت. کم‌کم عمومیم به پدرم گفت: «شما از حسین خبر دارید؟» پدرم جواب داد: «بله، چهار روز پیش زنگ زده و احوال‌پرسی کرد». عمومیم گفت: «نه از دیروز پرپر زوری از او ندارید؟» پدرم پاسخ داد: «نه خبری نداریم». عمومیم توضیح داد که «حسین مجروح شده و خبری از او نیست». وقتی عمومیم این را گفت، متوجه شدم برادرم شهید شده است.

■ او می‌افزاید: در ادامه گفتند از بنیاد شهید و سپاه استان می‌خواهند به منزل شما بیایند و پیش از آنکه آن‌ها خبر شهادت را به ما بدهند، برادران و عمومیم این خبر را به ما دادند. پس از آن حال و هوای خانمان به همین ریخت. با وجود اینکه به خاطر بیماری قلبی پدرم مراعاتش کردند و کم‌کم خبر شهادت را به او دادند؛ اما حالش خیلی بد شد و تا همین الان هم شبی نیست که از یاد برادرم غافل شود و به خاطر اواشک نریزد.

■ آخوندی درباره آخرین خاطره‌ای که از برادرش دارد، می‌گوید: چند سالی بود حسین آقا برای اربعین به کربلا نمی‌رفت. آخرین باری که او را دیدیم و با برادر کوچکم به گردان رساندمش، گفتیم: «اربعین امسال با هم به کربلا برویم؟» حسین آقا جواب داد: «بله ان‌شاءالله امسال بعد از سال‌ها نوبت من است که به کربلا بروم»؛ اما با شهادتش، امام حسین (ع) به دیدارش آمد.

■ برادر شهید حسین آخوندی خاطر نشان می‌کند: او چند ساعت مانده به افطار و با دهان روزه در آخرین روز ماه رمضان شهید شد با بدنی اریا بدون سر، دست و پا چرا که حسین آقا علاقه زیادی به سیدالشهدا (ع) و قمر منبری‌هایش (ع) داشت و مانند این بزرگواران به شهادت رسید.

فریده خسروی | به گفته قائد شهید امت، حضرت آیت‌الله العظمی امام سید علی خامنه‌ای، «شهید از مهر مادر، از سایه پدر، از لیخند کودک، از عشق همسر دل‌می‌بُرد و به سوی انجام وظیفه حرکت می‌کند». این همان چیزی است که دشمنان ما از درکش عاجز هستند؛ زیرا با وجود آنکه مدعی اند خدا پهنش را به آن‌ها وعده داده و دوستان خدایند؛ اما هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند و این همان مواجهه قرآن با پهلوی هاست که خدا در دو آیه از قرآن در برابر ادعای آن‌ها بیان می‌کند.

■ مجاهدان راه حق؛ آن‌ها که شهادت را بهترین مرگ و رسیدن به بالاترین مقامات نزد خدا می‌دانند، بی‌هیچ چشم‌داشت با جان و دل مخلصانه تلاش می‌کنند و از همه خوشی‌های زندگی مادی می‌گذرند تا مبادا روزی پرچم‌الله بر زمین بیفتد.

■ شهید حسین آخوندی نیز یکی از همان هزاران مجاهد در راه خداست که در جنگ رمضان جان داد؛ اما ایمان و خاک نه، او که فرزند دوم یک خانواده هشت فرزندی بود، متولد ۱۵ آبان ۱۳۶۵ در مشهد و اصالتاً بیرجندی بود. شهید آخوندی تحصیلاتش را در مقطع کارشناسی در رشته مهندسی کامپیوتر به پایان رساند و از سال ۱۳۹۰ به استخدام سپاه خراسان جنوبی در آمد.

■ برای شنیدن قصه زندگی این شهید از دیار صبر و قناعت به سراغ مادر و برادر کوچک او رفتیم تا برابمان از یکی از تهمتن‌های جنگ تحمیلی سوم بگویند.

■ آن قدر زینت کربلا نرفت که با شهادت، امام حسین (ع) به دیدارش رفت مصطفی آخوندی، برادر شهید حسین آخوندی در گفت‌وگو با طوس می‌گوید: از خصوصیات بارز برادرم قلب مهربان، اخلاص و خنده‌رویی بود که خانواده و رفقایش هم به این ویژگی او اذعان داشتند. دوستان برادرم می‌گفتند در محل کار وقتی همه خواب بودند، حسین آقا کارهایی انجام می‌داد که سایر افراد هیچ وقت حاضر به انجامشان نبودند. سرپوش‌های بهداشتی را می‌شست، کفش‌ها را جفت می‌کرد و با این کارها اخلاصش را نشان می‌داد. یکی دیگر از ویژگی‌های او وفاداری‌اش بود. به قول معروف لوطی مسلک و با مردم بود. همه دوستانش می‌گفتند او خوراکی‌هایش را از کسی دریغ نمی‌کرد و به همه می‌داد. به‌عنوان مثال اگر قهوه گرفته بود و در کمندش می‌گذاشت، همه استفاده می‌کردند و یک بار به دوستانش نمی‌گفت که دنگ خودتان را بدهید. آشنیزی‌اش هم خیلی خوب بود. گاهی دوستانش می‌گفتند «مشب‌تو غذا درست کن»، حسین آقا هم به آشنیزی می‌گفت: «امشب غذا را من درست می‌کنم» و برپای همه همکارانش غذا می‌پخت. اگر کسی برای شیفتش نمی‌ماند، برادرم به جای او سر کار می‌رفت.

■ او ادامه می‌دهد: برادرم از کسی کینه به دل نمی‌گرفت و همیشه این از خودگذشتگی را داشت، حتی اگر دوستان صمیمی‌اش می‌گفتند که کسانی به او تهمت می‌زدند و کارهای ناجوانمردانه‌ای در موردش انجام می‌دادند، برادرم فقط خنده‌ای می‌کرد و پاسخ می‌داد: «من که از آن‌ها می‌گذرم؛ اما خدا را چطور می‌خواهند دور بزنند، نمی‌دانم». آخوندی با اشاره به اینکه منزل برادرم در بیرجند بود و ما ساکن مشهد هستیم، به همین خاطر زیاد یکدیگر را نمی‌دیدیم، یا آواز می‌شود؛ یک بار برادرم پس از مأموریت به مشهد آمد. حسین آقا علاقه زیادی به چای داشت و زیاد می‌خورد. آن روز که به خانه پدر آمده بود، آن قدر چای خورد که گفتیم: «داداش یک سماور را خالی کردی. چقدر چای می‌خوری؟». پاسخ داد: «باورت می‌شود که یک هفته است یک لیوان چای نخوردم؟».

■ برادر شهید حسین آخوندی خاطر نشان می‌کند: یکی از بستگان می‌گفت برادرم یک هفته پیش از شهادتش به او گفته بود: «همه این بچه‌ها باید بروند و شهید شوند. باید بچنگند و تکه تکه شوند. نباید هیچ‌کس از این راه دریغ کند و پا پس بکشد. همه ما موظفیم تا آخرین قطره خون در این راه بچنگیم و اگر در این مسیر تکه تکه هم بشویم، باز باید همه ما این راه را ادامه بدهیم».

■ او درباره آخرین تماس برادرش با پدر نیز اظهار می‌کند: برادرم چهار روز پیش از شهادتش با پدر و مادرم تماس گرفته و احوال‌پرسی و خدا حافظی کرده بود. به پدرم گفته بود خمس بدهکار است و از او شماره کارت گرفت تا پدر بدهی‌اش را به دفتر مرجع تقلیدش برساند. او در این تماس به حسین آقا گفت: «کی به مشهد می‌آیی؟ خیلی وقت است نیامده‌ای». برادرم پاسخ داد: «ان‌شاءالله پس از این مأموریت می‌آیم و یک دل سیر یکدیگر را می‌بینیم»؛ اما در نهایت با پیکر اریا برای زیارت وداع به مشهد آمد.

■ آخوندی در مورد آخرین زیارت برادرش در حرم مطهر امام رضا (ع) این‌گونه می‌گوید: چون قرار بود پیکر برادرم در بیرجند دفن شود، بنیاد

خراسان جنوبی

قوه قضائیه استان با پایش بیمه از تعدیل نیرو جلوگیری می‌کند

مدیر کل تأمین اجتماعی خراسان جنوبی هم در این بازدید با بیان اینکه خدمات درمانی و تعهدات سازمان بدون وقفه در حال ارائه است، اظهار کرد: در ماه‌های اخیر هیچ‌گونه قطعی در استحقاق درمان بیمه‌شدگان استان گزارش نشده است.

■ سیدحسین قرانی با اشاره به اینکه با وجود محدودیت‌های اقتصادی، تمامی تعهدات تأمین اجتماعی در حال انجام است، گفت: در شرایط فعلی، حفظ پایداری منابع و استمرار پرداخت تعهدات، اولویت اصلی این سازمان است تا خدمات درمانی جامعه هدف دچار خلل نشود.

■ وی تصریح کرد: رصد مشترک وضعیت واحدهای تولیدی و پیشگیری از بروز مشکلات کارگری، نقش مهمی در تقویت ثبات اقتصادی و حمایت از جامعه کارگری استان ایفا می‌کند.

خراسان شمالی

افراد چاق در استان از میانگین کشوری چاق‌ترند

۳۰ سال بیشتر است، افزود: به همین دلیل طرح‌های خطرسنجی دیابت؛ به‌ویژه در این گروه سنی انجام می‌شود و رعایت سبک‌زندگی سالم در این سنین اهمیت بالایی دارد.

■ این مقام مسئول درباره نقش نان در رژیم غذایی مردم استان نیز اظهار کرد: مصرف نان در خراسان شمالی بسیار زیاد است و نوع نانی که مردم مصرف می‌کنند، اهمیت دارد. یکی از دغدغه‌های دانشگاه، ترویج مصرف نان کامل است. روند تهیه و توزیع آن در استان بسیار کند پیش می‌رود و هنوز نان کامل پازانه‌ای با قیمت مصوب در دسترس نیست و این موضوع باید هرچه سریع‌تر پیگیری شود.

■ نسرین علیزاده، مدیر گروه بهبود تغذیه جامعه دانشگاه علوم پزشکی خراسان شمالی نیز به ایسنا گفت: چاقی، عامل دوم مرگ‌ومیر در این استان است.